

نامه به سوسیالیسم یا بربریت

آنتون پانه کوک

مترجم: محسن صابری

رفیق عزیز شالیو [کاستوریادیس]

تشکر من را در مورد یازده نسخه از نشریه سوسیالیسم یا بربریت که توسط رفیق ب... برایم ارسال کردید به پذیرید. آنها را با علاقه خواندم، چون توافق فوق‌العاده‌ی بین ما را آشکار می‌کند (با وجودیکه هنوز کاملاً تمام نکرده‌ام). وقتی که کتابم، *شوراهای کارگر*، را خواندید احتمالاً شما هم همین نظر را خواهید داشت. باری برای سال‌های طولانی چنین بنظم می‌رسید که تعداد کمی از سوسیالیست‌ها که این ایده‌ها را مطرح کردند رشدی نداشته‌اند، کتاب یاد شده نادیده گرفته شد و تقریباً توسط تمامی نشریات سوسیالیستی (به جز *Socialist Leader of the ILP* آنهم به تازگی) با سکوت مواجه شد. از اینرو وقتی فهمیدم گروهی با خط سیر مستقلی به ایده‌های مشابهی دست یافته است، خوشحال شدم. موضوع سلطه‌ی کامل کارگران بر کارشان که شما به اینگونه بیان کردید: «تولیدکنندگان خودشان اداره‌ی تولید را سازمان می‌دهند»، را من در فصل «سازمان محل کار» و «سازمان اجتماعی» توصیف کردم. ارگان‌هایی که کارگران برای تعمق، تبادل نظر و چاره‌جویی نیاز دارند، مجمع نمایندگان را شکل می‌دهد که شما آنرا «ارگان‌های شورائی» می‌نامید و اینها مشابه آنهایی هستند که ما «*conseils ouvriers*»، «*arbitrate*»، و «شوراهای کارگری» می‌نامیم.

مطمئناً تفاوت‌هایی وجود دارند. با در نظر گرفتن این نوشته بعنوان مقاله‌ای در کمک به بحث در نشریه‌تان، من در اینجا به این تفاوت‌ها می‌پردازم. در حالیکه شما فعالیت این ارگان‌ها را محدود به سازمان‌دهی کار در کارخانه بعد از کسب قدرت اجتماعی توسط کارگران می‌کنید، ما آنها را همچنین به مثابه ارگان‌هایی که بوسیله‌ی آنها کارگران این قدرت را تسخیر می‌کنند در نظر می‌گیریم. در کسب قدرت ما هیچ دلبستگی به یک «حزب انقلابی» نداریم که رهبری انقلاب پرولتری را بدست بگیرد. این «حزب انقلابی» یک مفهوم تروتسکیستی است که از سال ۱۹۳۰ هواخواهانی در میان بسیاری از مبارزان حزب کمونیست که توسط عملکرد این حزب مایوس شده بودند پیدا کرد. مخالفت و نقد ما به سال‌های اولیه انقلاب روسیه بر می‌گردد، و لنین را نشانه رفته بود و موجب این مخالفت و نقد، چرخش لنین به سوی اپورتونیسیم سیاسی بود. ما از راه تروتسکیستی به دور ماندیم و هرگز تحت نفوذش نبوده‌ایم. تروتسکی را بعنوان قابل‌ترین سخنگوی بلشویسم در نظر می‌گیریم که می‌باید جانشین لنین می‌شد. ولی بعد از تشخیص اینکه در روسیه سرمایه‌داری در حال زایش است، توجه‌مان اساساً بر جهان غرب سرمایه‌های بزرگ بود، جایی که کارگران باید سرمایه‌داری بسیار پیشرفته را به کمونیسم واقعی منتقل کنند (در معنای مو به موی کلمه). تروتسکی با اشتیاق شدید انقلابی‌اش، تمام دگراندیشانی را که استالینیسیم از احزاب کمونیستی اخراج کرده بود را

جذب خود کرد. و با انباشتن مغزشان با ویروس بلشویکی، موجب شد که آنها از درک وظایف بزرگ جدید انقلاب پرولتری تا حدودی عاجز بمانند.

چون انقلاب روسیه و ایده‌های اش هنوز نفوذی سنگین بر روحیات مردم دارد، ضروری است که خصلت اساسی اش بطور عمیقی شکافته شود. در یک کلام، انقلاب روسیه آخرین انقلاب بورژوائی بود، هر چند که بوسیله‌ی طبقه کارکن پیاده شد. «انقلاب بورژوائی» حاکی از انقلابی است که فئودالیسم را نابود می‌کند و راه را برای صنعتی شدن می‌گشاید، با تمامی نتایج اجتماعی که متضمن آن است. از اینرو انقلاب روسیه در ادامه خط انقلاب ۱۶۴۷ انگلستان، و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، و به همین طریق انقلاب‌های بعدی در سال‌های ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ می‌باشد. طی دوره‌ی این انقلاب‌ها صنعت‌گران و پیشه‌وران، دهقانان و کارگران نیروی انبوهی که برای از بین بردن رژیم کهنه ضروری بود را فراهم کردند. سپس، کمیته‌ها و احزاب سیاسی مردانی که لایه‌های ثروتمند را نمایندگی می‌کردند که طبقه مسلط آتی را شکل دادند، به جلو آمدند و کنترل قدرت حکومتی را در اختیار گرفتند. این نتیجه طبیعی بود چرا که طبقه کارکن هنوز به اندازه کافی پخته نبود که خودش را اداره کند. در این جامعه‌ی جدید طبقاتی، که کارگران استثمار می‌شوند، چنین طبقه مسلطی به حکومتی مرکب از اقلیتی از ماموران و سیاستمداران نیاز دارد. در عصر جدیدتر، بنظر می‌رسید انقلاب روسیه انقلابی پرولتری باشد: زیرا که کارگران با اعتصابات و عملیات توده‌ای بان‌اش بوده‌اند. با این وجود حزب بلشویک بعداً، قدم به قدم، در تصاحب قدرت موفق شد (طبقه کارکن اقلیت کوچکی میان جمعیت دهقانی بود). پس، خصلت بورژوائی انقلاب روسیه (در وسیع‌ترین معنای کلمه) مسلط شد و شکل سرمایه‌داری دولتی به خود گرفت. از آن پس، انقلاب روسیه بنا بر نفوذ ایدئولوژیکی و معنوی اش در سطح جهانی، درست در طرف مقابل انقلاب پرولتری شده است، انقلابی که کارگران را رها می‌سازد و فرمانروائی دستگاه تولید را به آنان می‌دهد.

برای ما سنت درخشان انقلاب روسیه مبتنی بر این واقعیت است که در انفجارهای اولیه‌اش در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، برای اولین بار شکل سازمانی فعالیت انقلابی آتونومی کارگری - یعنی شوراها - را پرورش داده و به کارگران همه‌ی جهان نشان داد. از آن تجربه، که بعداً در مقیاس کوچکتری در آلمان تأیید شد، ما عقایدمان در مورد اشکال فعالیت توده‌ای که برای طبقه کارکن مناسب‌اند، و باید برای کسب رهائی خودشان به کار بسته شود را بیرون کشیدیم.

دقیقاً در نقطه مقابل این ایده‌های ما، سنت‌ها، ایده‌ها و روش‌هایی است که از انقلاب روسیه حاصل می‌شود وقتی که حزب کمونیست قدرت را می‌گیرد. این ایده‌های برآمده از آن سنت‌ها و روش‌ها، که فقط سد راه تصحیح فعالیت پرولتری است، جوهر و اساس تبلیغات تروتسکیستی را تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌گیری ما این است که اشکال سازمانی قدرت آتونومی، که با اصطلاح‌های «شوراها» یا «شوراهای کارگری» بیان شده‌اند، باید به همان اندازه در خدمت تسخیر قدرت باشند که در هدایت کار تولیدی پس از این تسخیر قدرت. نخست بدین علت که قدرت کارگران بر جامعه نمی‌تواند از راه‌های دیگری بدست آید، مثلاً از طریق آنچه که

حزب انقلابی نامیده می‌شود؛ و دوم آنکه، بدین علت که این شوراها، که بعداً برای تولید ضروری می‌شوند، فقط می‌توانند از راه مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت شکل بگیرند.

به نظر می‌رسد که در این برداشت «گره تضادها» ی مسئله ی «رهبریت انقلابی» ناپدید می‌شود. برای اینکه هماهنگی بین این قدرت و آزادی طبقه برای اداره ی سرنوشت‌اش با الزامات اطاعت طبقه از یک رهبریت شکل گرفته توسط گروهی کوچک یا حزب امکان‌ناپذیر است و این منشاء تضادها است. ولی آیا چنین الزاماتی ادامه پذیر است. به روشنی این امر با بیشترین ایده‌ی نقل قول شده از مارکس یعنی آزادی کارگران وظیفه‌ی خودشان خواهد بود، در تضاد است. و بیشتر آنکه، انقلاب کارگری نمی‌تواند با یک شورش ساده یا با یک کارزار نظامی که بوسیله‌ی فرماندهی مرکزی هدایت می‌شود، مقایسه شود. و نه حتی می‌تواند با دوره‌ی مبارزاتی مشابه، مثلاً، با انقلاب بزرگ فرانسه مقایسه شود که خودش چیزی نبود جز گوشه‌ای در صعود بورژوازی به قدرت. انقلاب پرولتری خیلی وسیعتر و بنیادی‌تر است؛ رسیدن توده‌های مردم به آگاهی از وضعیت و منش‌شان است. یک دگرگونی ساده نخواهد بود؛ بلکه محتوای یک دوره‌ی تمام و کمال در تاریخ بشریت را شکل می‌دهد که طی آن طبقه کارکن توانائی‌ها و امکانات‌اش و نیز اهداف و شیوه‌های مبارزه‌اش را کشف می‌کند و تحقق می‌بخشد. من تلاش کردم که بعضی از این مسائل را در فصلی تحت عنوان «انقلاب کارگری» در کتابم *شوراهای کارگری بسط دهم*. البته، تمام اینها فقط طرحی انتزاعی بدست می‌دهد که می‌تواند برای برجسته ساختن نیروهای گوناگون در عمل و در روابط متقابل‌شان به کار گرفته شود.

حالا احتمالاً سؤال خواهید کرد: در چارچوب این جهت‌گیری یک حزب یا گروه به چه مقصودی خدمت می‌کند و وظایف‌اش چیست؟ ما مطمئن هستیم که گروه‌مان در دستور دادن به توده‌های کارکن موفق نخواهد شد. چرا که در کنار ما نیم دو جین یا بیشتر گروه‌ها و احزابی هستند که خودشان را انقلابی می‌نامند، ولی همگی در برنامه‌ها و ایده‌هاشان متفاوت‌اند، و در مقایسه با حزب بزرگ سوسیالیست چیزی نیستند جز جزایر کوچکی در اقیانوس. در چارچوب مباحثات در نشریه شماره ۱۰ تان، به درستی تأکید شده که وظیفه‌ی ما اساساً تئوریک می‌باشد: یافتن و نمایاندن بهترین راه عمل برای طبقه کارکن از طریق مطالعه و مباحثه. با این وجود، دانش مبتنی بر این نباید صرفاً اعضای گروه یا حزب، بلکه توده‌های طبقه کارکن را مد نظر داشته باشد. این مربوط به آنها است که در باره‌ی بهترین روش عمل در جلسات کارخانه و شوراهایشان تصمیم بگیرند. ولی برای اینکه آنها به بهترین وجه ممکنه تصمیم بگیرند باید با راهنمایی و مشاوره‌ی به خوبی طرح شده از سوی تعداد هر چه وسیع‌تری از افراد ممکنه، روشن بشوند. نتیجتاً، گروهی که ادعا می‌کند عمل آتونوم طبقه کارکن شکل اصلی انقلاب سوسیالیستی است، در نظر می‌گیرد که وظیفه‌ی اولیه‌اش این است که با کارگران صحبت کند، مثلاً توسط پلاکارد یا اعلامیه‌ای که ایده‌های کارگری را با تشریح تغییرات مهم در جامعه توضیح می‌دهد و ضرورت اینکه کارگران خودشان‌اند که تمامی فعالیت‌ها، از جمله فعالیت‌های آتی کار تولیدی، را هدایت می‌کنند.

حال شما بعضی از بازتاب‌های برخاسته از خواندن مباحثه‌ی جالب توجه‌ای که در نشریه‌تان چاپ شده است را دارید. بعلاوه، مایلم که خرسندی‌ام را در مورد مقاله‌ی «کارگر آمریکائی» بگویم که بخش بزرگی از مسئله‌ی معماگونه‌ی

طبقه کارکن بدون سوسیالیسم را روشن می‌کند؛ و همچنین مقاله‌ی آموزنده در باره‌ی طبقه کارکن در آلمان شرقی. امیدوارم شانس این را داشته باشید که شماره‌های بیشتری از نشریه را به چاپ برسانید. مرا می‌بخشید که این نامه را به انگلیسی نوشتم، برای من بسیار مشکل است که خودم را بطور رضایت بخشی با زبان فرانسه بیان کنم.

ارادتمند شما

آنتون پانه کوک

۸ نوامبر ۱۹۵۳